



آثار باستانی و ارزش های تاریخی

جایگاه سیاوش در اساطیر

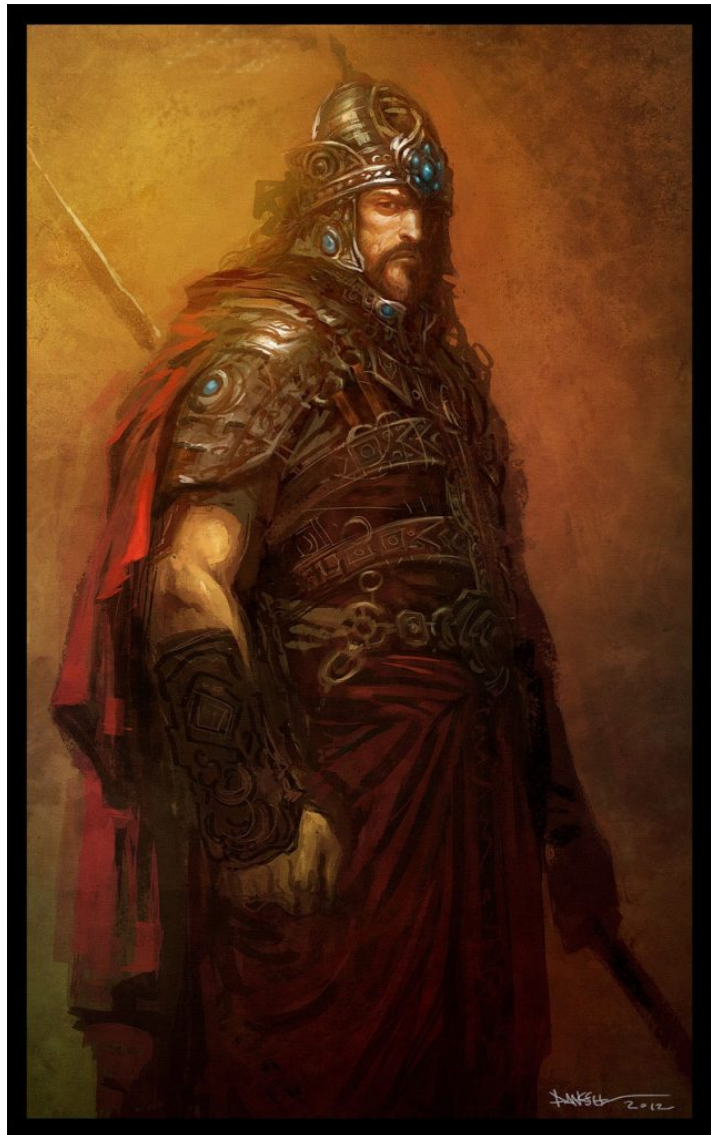
نویسنده: شمشاد امیری خراسانی

انتشار: ۲۴ مرداد ۱۳۹۳ - ۳۷ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

مقدمه سیاوش یکی از مهمترین و محوری ترین شخصیت های شاهنامه است که از پدري ایراني و مادري توراني به دنیا مي آید. (1) او فرزند يکي از شاخص ترین پادشاهان کیانی (کاووس) است که با سبکسري هاي خود، زمینه مرگ ناجوانمردانه فرزند را در سرزمین توران فراهم مي سازد. واژه سیاوش در اوستا به صورت واژه مرکب «syavarshan» آمده که از دو بخش syava (= سیاه) و arshan (= نر، گشن) تشکیل شده است؛ روي هم رفته مي توان آن را «دارنده اسب نر سیاه» معني کرد. (163: Bartholome، 1961) مهرداد بهار براي اين واژه معنای دیگری قائل شده



مقدمه

سیاوش یکی از مهمترین و محوری ترین شخصیت های شاهنامه است که از پدري ایراني و مادري توراني به دنیا می آید. (1) او فرزند یکی از شاخص ترین پادشاهان کیانی (کاووس) است که با سبکسری های خود، زمینه مرگ ناجوانمردانه فرزند را در سرزمین توران فراهم می سازد.

واژه سیاوش در اوستا به صورت واژه مرکب «syavarshan» آمده که از دو بخش syava (= سیاه) و arshan (= نر، گشن) تشکیل شده است؛ روی هم رفته می توان آن را «دارنده اسب نر سیاه» معنی کرد. (163: 1961, Bartholome)

مهرداد بهار برای این واژه معنای دیگری قائل شده است که «مرد سیاه» می باشد، زیرا به نظر ایشان آیین سیاوش به آیین های ستایش ایزد نباتی بومی مربوط است و به آیین تموز و ایشتر بابلی و از آن کهنه تر به آیین های سومری می پیوندد و بدین روی واژه اوستایی به معنای مرد سیاه یا سیاه چرده است که اشاره به رنگ سیاهی دارد

که در این مراسم به چهره می‌مالیدند یا صورت‌کی سیاه که به کار می‌بردند. (بهار، 1378: 194-195) با توجه به این مفهوم سیاوش با «حاجی فیروز» که به نوعی کهن الگوی شخصیت اوست ارتباطی نزدیک و منطقی پیدا می‌کند.

در اوستا در «فروردین یشت» و «زامیاد یشت» نام سیاوش به صورت «کی سیاورشن» در زمره اسامی هشتگانه شاهان کیانی (کی قباد، کی اپیوه، کی ارشن، کی بیارشن، کی پشین، کی کاووس، کی سیاوش و کی خسرو) آمده است. اسامی هشتگانه کیوان در اوستا متعلق به پیش از دوره ویشتاسب و زرتشت بوده و همگی در شمار یک خاندان به حساب آمده است، لذا باید سیاوش را پس از کاووس و پیش از فرزندش کیخسرو پادشاه مقتدر یکی از نواحی شرقی، مثلاً بلخ دانست که در نبرد با تورانیان به عنوان قبایل مهاجم آریایی ماوراء جیحون کشته شده است. واژه «کوی» kawi که به صورت اوستایی «کی» kay قبل از دوره زرتشت در مقابل نام شاهان می‌آمده تنها خاص نواحی شرقی بوده است. طبق نظر ایشان دوره سلطنت کیانیان نموداری تاریخی از دوران استقرار آریاییان مهاجر در ایران شرقی تا پیش از ظهور زرتشت است (کریستن سن، 1381: 11 و 47) به این ترتیب و با استناد به متن اوستا باید سیاوش را نیز شاه دانست. اما بر پایه گزارشی که فردوسی از داستان زندگی وی ارائه می‌دهد، او هیچگاه شاه ایران‌شهر نبوده است، البته به نظر صفا می‌توان تصور کرد که در روزگار پیش از زرتشت و یا نزدیک به عهد زرتشت او را پادشاه خاور ایران دانسته اند. (صفا، 1387: 493-494)

سیاوش از جمله شخصیت‌هایی است که قبل از ظهور و حضور در عرصه شاهنامه در محیط رازآلود اسطوره خدایی خاص با کارکردی ویژه تلقی می‌شود؛ در واقع او یکی از پر استعدادهای چهره‌های اسطوره‌ای - حماسی ایران است که مراحل تدریجی گذر از مقام خدایی و رسیدن به مرتبه انسانی را پیموده است. در این مقاله سیر تکاملی سیاوش که از او نوعی انسان کامل در آیین‌ها و حماسه ملی ایران به وجود آورده است در اساطیر، اوستا، متون پهلوی و یافته‌های باستان‌شناسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. بدیهی که حضور این شاهزاده اهورایی در حیطه اسطوره، مؤلفه‌های متعددی را در بر می‌گیرد که هر کدام در جای خود مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

سیاوش در اساطیر

اسطوره بافتی منسجم از روایات سنتی و مقدسی است که در جوامع ابتدایی بشر باور و اعتقاد قلمداد می‌شده است. اسطوره‌های هر ملتی حاوی سنت‌هایی درباره خلق هستی، خدایان، انسان و خویشکامی ایشان است. اگر اسطوره را یک واقعیت آرمانی و حقیقت دست نیافتنی بدانیم که پیوسته ذهن بشر در تکاپوی آن بوده است، می‌توان داستان سیاوش را نیز اسطوره نامید. این اسطوره با همه ابعاد در خور توجهش پیوسته مظهر و نماد حقایقی قرار گرفته که پیرامون شخصیت رمزآمیز او جریان داشته است.

با کمی کنکاش در اساطیر ملل مختلف می‌توان به این نتیجه رسید که بسیاری از شخصیت‌هایی که در حماسه‌های ملی، موقعیت و ویژگی‌های مخصوص به خود دارند، در زمان‌های دور دست اسطوره‌هایی بوده‌اند که بعدها توسط مردم و نیازهای جوامع تاریخی رنگ حماسه و حتی واقعیت به خود گرفته‌اند. تعداد زیادی از این قهرمانان حماسی، زمانی در عرصه وسیع آسمان‌ها ایزدانی خاص بوده‌اند که هر کدام حوزه محدودی از این کیهان پرشگفت

را در سیطره خود داشته اند، اما در تحول و گذر زمان به هیأت موجودی زمینی درآمده اند. با استناد به این تعاریف سیاوش را نیز می توان جزء آن دسته خدایانی دانست که به زمین کشیده شده اند تا خویشکاری خود را به پایان برسانند.

داستان سیاوش اسطوره بومی این سرزمین است که پس از ورود قوم مهاجر آریایی و در گذر زمان، ساختار کهن و قداست خود را از دست داده؛ ولی به دلیل ارتباطی که با زندگی عملی جامعه یافته است، هنوز در متن اجتماع ما زنده و جاریست.

بن مایه اصلی این داستان، همان مرگ و زندگی دوباره طبیعت به شکل خدا بر روی زمین و شهادت و بازایی اوست. بنابراین مهم ترین تحلیل اساطیری که از سیاوش وجود دارد، نظر بهار است که او را «خدای شهید شونده نباتی» می داند؛ بدین ترتیب که اقوام کشاورز دوران باستان، با دیدن رویش و رشد گیاه در زمانی خاص و خشک شدن آن در مرحله بعد به این نتیجه رسیدند که تا گیاه به نیستی نرود در هنگام بهار مجدداً سبز نخواهد شد.

این باور که مبنای زندگی کشاورزی آنان و از اصول اولیه زیستی شان به شمار می آمد، در جهان بینی و ایدئولوژی فکری شان نسبت به جهان پیرامون تاثیر می گذاشت؛ بدین ترتیب که برای گیاهان و زندگی نباتی خدایانی قایل بودند که بتدریج آنها را به سوی تعمیم این امر به سمت مردگان خود سوق می داد.

وحدت بنیادی مرگ و زندگی در اندیشه انسان پیش از تاریخ، صورتی اسطوره ای پیدا کرد که به نوعی کهن الگوی ایجاد «ایزد نباتی» در تمدن های مختلف در طول تاریخ گردید. بر اساس این دیدگاه که زمانی باوری راسخ و استوار بوده است، خدای بارور کننده می میرد و در زیر زمین نیست می شود؛ اما پس از سیر تحولاتی که الزاماً اسطوره ای است در هنگام بهار دوباره به طبیعت بازمی گردد.

این آیین به گونه های مختلف از دره سند تا یونان و مصر دیده می شود. داستان رامین در هند، سیاوش در ایران، تموز یا دموزی در بین النهرین، بعل در سوریه و حتی داستان یوسف در تورات، همگی نشان دهنده مرگ و حیات دوباره است. (بهار، 1378: 398-399)

اعمال هر کدام از این شخصیت ها به نوعی با مساله زندگی و مرگ ایزد نباتی در ارتباط است؛ یعنی مرگ، شهادت، به آتش فرو رفتن، به جایی تبعید شدن و یا به زندان تاریک افتادن همه جانشین و نماد این مساله است که دانه برای رویش مجدد باید مدتی در زیر زمین پنهان بماند و پس از این دوره که دانه با تاثیر گرفتن از عوامل شیمیایی به حد لازم از رشد و نمو رسید، می توان گفت که از جهان مرگ و نیستی رها شده است.

در مورد شخصیت های نامبرده نیز وضع به همین صورت است؛ یعنی بیرون آمدن از آتش، از تبعید و زندان رها شدن، به فرمانروایی و قدرت رسیدن همه نماد زندگی دوباره ای است که پس از یک دوره نیستی و نابودی به دست آمده است.

در میان انبوه این نمونه ها توجه ما به سیاوش معطوف است، لذا چنانچه بنا به قول بهار داستان سیاوش را از اصلی ایرانی ندانیم و ریشه آن را در ماجرای دموزی در بین النهرین بجویم، بایستی تمامی اعضا و عناصر داستانی آن را که در طول زمان دچار تغییر شده است با این اسطوره بین النهرینی مطابقت دهیم و برای این کار ابتدا لازم است کمی بر روی دموزی و داستانش درنگ کنیم.

دموزی - خدای برکت بخشنده و بارور کننده سومری - همسر اینین - مادینه خدای باروری و الهه شهر اوروک - بوده که از قدرت و امکانات بسیار برخوردار بوده است. اینین، دموزی را به گناه اینکه احترامات فائقه را نسبت به وی به جا

نیاورده است، به دست دیوان می سپارد تا او را به جهان مردگان ببرند؛ دموزی به جهان مردگان برده می شود و سرانجام طی تحولاتی اساطیری از آنجا به روی زمین بازمی گردد و دوباره با الهه عشق و باروری ازدواج می کند. این مرگ و ازدواج دوباره که در آن دو ایزد باروری و برکت بخشنندگی حضور دارند، نماد و کهن الگویی برای داستان سیاوش است تا جایی که امروز در اساطیر ایران، او را به عنوان ایزد باروری و نباتی می شناسند. سیاوش نیز همچون دموزی خدای کشتزارهاست؛ او به درون آتش می رود، این مساله را می توان نماد خشک شدن و زرد گردیدن گیاه دانست؛ اما سرانجام شاد و پیروز از آتش خارج می شود که نمادی است برای رسیدن بهار و سبز گشتن گیاه. به زبانی دیگر، این اسطوره نمایانگر مرگ و رستاخیز و تابع الگوی خزان و بهار است. پژمردن سیاوش و روییدن دوباره کیخسرو اساسی ترین نمود مرگ ایزدگونه این شهید و سبز گشتن خون سیاوشان است. در این ماجرا الهه آبی که در اساطیر سومری «اینین» بود، جای خود را به سودابه داده است. سودابه به معنی «دارنده آب سودبخش» است، در این مفهوم او نیز همچون اینین باعث مرگ خدای کشت و باروری می شود که در این داستان سیاوش ناپسری اوست. (همان: 195)

سودابه سیاوش را به جهان نیستی می فرستد، اما او در قالب کیخسرو دوباره به سوی هستی باز می گردد و افراسیاب را که به نوعی نماد خشکسالی و خشکی است از بین می برد. حوزه حضور سیاوش در اساطیر را می توان در چند ویژگی از جمله آیین ها، مساله نخستین انسان، شهادت، سوگواری و... مورد بررسی قرار داد. هر کدام از این مؤلفه ها به نوعی به تبیین جایگاه ویژه او در اساطیر می پردازد.

1- سیاوش در آیین ها

تحول و پیشرفت اسطوره بستگی به چگونگی کاربرد آیین ها در جوامع صاحب اسطوره دارد و در واقع اسطوره ها به وسیله آیین ها است که رشد پیدا کرده و زنده می ماند. به همان اندازه که مردم در حفظ آیین های ملی خود کوشا باشند، اسطوره ها نیز در بین آنها تداوم پیدا خواهد کرد. اسطوره سیاوش، پس از طی کردن دوران اساطیری به وسیله آیین هایی که هنوز در میان ما زنده است، ادامه پیدا کرد. از این آیین ها آنچه هنوز تا زمان ما ادامه یافته، سنت حاجی فیروز، نوروز و کشتن خروس پس از درگذشت عزیزی است.

1-1. سیاوش و رابطه آن با حاجی فیروز

چنانکه پیش از این گفته شد، سیاوش به عنوان «ایزد شهید شوند نباتی» یک بار به جهان مردگان که عرصه تیرگی و تاریکی است می رود و سپس به صورت کیخسرو به جهان زندگی باز می گردد. این مراسم، ویژه بهار و عید نوروز است که انقلاب رویش دوباره گیاه و سبز شدن طبیعت نباتی صورت می گیرد. در همین زمان است که «حاجی فیروز» با صورتی سیاه، جامه ای سرخ و دایره زنگی در دست ظاهر می شود. به نظر بهار، رنگ سیاه چهره او به دلیل بازگشت از جهان مردگان است برای آوردن باران و برکت؛ جامه سرخش نیز محتملاً نماد زندگی مجدد و خون مجدد اوست که این سیاهی و سرخی در کنار هم مبین مرگ و زندگی است که پیوسته در کنار هم قرار دارند. دایره زنگی حاجی فیروز و آواز خواندن او که در داستان دموزی به صورت نی لبک

نمودار است، نشانه رقص های جادویی باران آورنده است که برای باران آوری انجام می شده است. (بهار، 1377: 264-265)

سیاوش شهید می شود و از خون او گیاه می روید، کیخسرو در واقع نماد بازگشت او به این جهان است. این تلقی هنگامی عقلانی و منطقی به نظر می آید که بنا به نظر بهار معنای نام سیاوش را «مرد سیاه» بدانیم. (بهار، 1373: 211-215)

1-2. سیاوش و نوروز

جشن نوزایی طبیعت از دیرباز رابطه ای نزدیک با سیاوش به عنوان «ایزد نباتی» در ایران داشته است. نوروز ایام زنده شدن دوباره طبیعت و از سر گرفتن رویش و سرسبزی است، لذا در بین اقوام کشاورز منزلتی خاص داشته و آنان را به سویی پرستش ایزدی سوق داده که به نوعی با رویش گیاه ارتباط داشته است. پس می توان گفت این نوروز، نوروز کشاورزان و کسانی است که به خدای نباتی ایمان دارند. سیاوش که پس از مرگ، در هیات گیاه نمودار می شود، برای مردم معرف طیفی از رونق و برکت بوده که از لوازم مهم زندگی کشاورزی به شمار می آید. در این روزهاست که طبیعت و مردم به شادی و نشاط می پردازند و بازگشت دوباره او را جشن می گیرند.

1-3. سیاوش و آیین کشتن خروس

بر طبق روایات نرشخی، مغان بخارا قبر سیاوش را در دروازه شرقی بخارا (دروازه کاه فروشان) می دانسته اند: «و مغان بخارا آن جای را عزیز دارند و هر سالی که هر مردی آنجا یک خروس برد و بکشد، پس از برآمدن آفتاب روز نوروز ...» (نرشخی، 1351: 32-33)

خروس از جمله پرندگان اساطیری در فرهنگ ایرانی به شمار می آید، زیرا اولین موجودی است که با صدایی اهورایی از آمدن خورشید خبر می دهد. در آیین زرتشتی این پرنده دارای اهمیت ویژه ای است اما کشتنش در سوگ سیاوش به صورت امری عادی جلوه می کند. (مزدآپور، 1369: 144) تصویری که امروز در میان برخی اقوام از کشتن خروس وجود دارد به دلیل خوش یمنی این پرنده است که به نوعی قربانی گناهان شخص از دست رفته می شود، این قربانی شدن با سیاوش که قربانی پلیدی ها و ناپاکی ها می شود تا جهان را پاک سازد بی ارتباط نیست.

2- سیاوش به عنوان نخستین انسان

پیوند میان انسان و گیاه پیشینه ای کهن و اساطیری دارد. این پیشینه که در ماجرای سیاوش به صورت روییدن گیاه خون سیاوشان از خون او دیده می شود، باعث شده است که برخی از پژوهندگان اساطیر و فرهنگ ایران، سیاوش را در زمره «نخستین انسان» به شمار آورند. (2)

به نظر سرکاراتی، در دوران سیاوش، افراسیاب نماد و نمونه اهریمن و ضحاک در دوران اساطیری است؛ زیرا همچنانکه اهریمن و ضحاک، مرد نخستین و گاو یکتا آفریده و نیز جمشید و برمایون را می کشند، افراسیاب نیز سیاوش و اغریث را می کشد و از این دو، سیاوش نمونه دیگری از مرد نخستین است و همچون کیومرث، پس از مرگش از خون او که بر زمین ریخته می شود، گیاه می روید.

اگریرث نیز گونه تغییر یافته ای از گاو «اوگ داد» Ewagdad است که بنا به روایات دینی گوپت شاه نامیده می شود و از پای تا نیمه تن، گاو و از نیمه تن به بالا مرد است. (سرکاراتی، 1357: 116-117) به نظر خالقی مطلق نیز سیاوش همچون کیومرث می تواند یکی از نمونه های نخستین انسان در اساطیر و حماسه ایرانیان باشد. وی بنا به سه دلیل و بیان سه ویژگی مشترک میان سیاوش و کیومرث به اثبات ادعای خود پرداخته است:

اول اینکه سیاوش و کیومرث هر دو پیش از مرگ در خوابی سهمگین و عمیق فرو می روند: «در مورد کیومرث در بندهش (بخش چهارم) آمده است که هنگام مرگ او که رسید خداوند او را به اندازه يك بند شعر به خواب فرو برد و چون کیومرث چشم گشود جهان مادی را به تاریکی شب یافت و از زمین جز سر سوزنی از جمله جانوران زیانکار خالی نمانده بود.» (خالقی مطلق، 1362: 227) در روایت فردوسی نیز سیاوش قبل از لشکرکشی افراسیاب به خوابی عمیق فرو رفته و حوادثی که در آینده برایش پیش می آید را در این خواب می بیند:

چهارم شب اندر بر ماهروی به خواب اندرون بود با رنگ و بوی

بلرزید و از خواب خیره بجست خروشی برآورد چون پیل مست

بپرسید زود دخت افراسیاب که فرزانه شاهها چه دیدی به خواب؟

سیاوش بدو گفت کز خواب من لبث هیچ مگشای بر انجمن

چنین دیدم ای سرو سیمین به خواب که بودی یکی بیکران رود آب

یکی کوه آتش به دیگر کران گرفته لب آب نیزه روان

ز يك سو شدي آتش تیز گرد برافروختی از سیاوش گرد

ز يك دست آتش ز يك دست آب به پیش اندرون پیل و افراسیاب

بدیدی مرا روی کرده دژم دمیدی بر آن آتش تیز دم

(فردوسی، 1378: 443/3) دومین ویژگی مشترک کیومرث و سیاوش، تسلیم و عدم مقاومت در برابر حمله دشمن است. کیومرث در برابر یورش اهریمن خود را بی دفاع تسلیم می کند، سیاوش نیز در برابر حیل گری گرسیوز و تصمیم اهریمنانه افراسیاب هیچ واکنشی از خود نشان نمی دهد و حتی از ایرانیان می خواهد که دست از پایداری بردارند. سومین وجه شباهت، رستن گیاه از خاکی است که آنها بر آن می میرند: «همانگونه که با مردن کیومرث قطره ای منی از پشت او در شکم خاک می رود و از آن گیاهی می روید و زندگی آغاز می گردد، پس از مرگ سیاوش نیز از جایی که خون او بر زمین ریخته است، که خاصیت درمان بخشی دارد.» (خالقی مطلق، 1362: 227) بدین ترتیب ملاحظه می شود که سیاوش و کیومرث چند وجه مشترک و مهم دارند که نشان می دهد، در روایات ایرانی سیاوش نیز در شمار نخستین انسان ها بوده؛ ولی با تحول اسطوره به حماسه بسیاری از خطوط آن محو گردیده

است.

3- سیاوش به عنوان مظهر شهادت

خون شهید در هر فرهنگی درخت دین را تغذیه و بارور می‌کند، از این رو مساله شهادت در ارتباط با شخصیت سیاوش چه در بعد اساطیری و چه در بعد حماسی، مساله‌ای محوری و اساسی به نظر می‌رسد، زیرا با مرگ اوست که اسطوره شهادت در بطن فرهنگ ایرانی شکل می‌گیرد و تا مدت‌ها پس از این ادامه می‌یابد.

سیاوش، نمونه تکامل یافته انسانی است که در همه ابعاد بشری به رشد و تکامل رسیده است، لذا طبیعی است که منشا و آغازگر طیفی از تقدس‌ها و ارزش‌های اجتماعی به شمار می‌آید. او همواره نماینده کسانی است که در راه پیشبرد مصالح جامعه، قربانی کج اندیشی، جهالت و سوء ظن اطرافیان می‌شوند، به همین دلیل است که از گذر اسطوره به حماسه و حماسه به تاریخ افراد زیادی جانشین او شده‌اند.

سیاوش در اسطوره خدای گیاهان است، او باید بمیرد تا سرسبزی و طراوت به طبیعت برگردانده شود؛ این باور در حماسه ملی نیز به نوعی راه یافته و آن وقتی است که پس از شهادت از خورش گِیاه «خون سیاوشان» می‌روید. این گیاه تقویت کننده باورهای است که او را ایزد نباتی می‌داند.

شهادت سیاوش تنها به بعد اساطیری محدود نمی‌شود. او به همراه اسلام به عنوان باور راسخی که بیشتر حرکت‌های فرهنگی ایرانی را تغییر داد از فرهنگ ایرانی به فرهنگ ایرانی - اسلامی منتقل می‌شود. انسانی که در این تحول فرهنگی می‌زیست، بر آن بود که با حفظ دیدگاه‌ها و آرمان‌های سنتی پا در مرحله جدیدی از تمدن و اعتقادات دینی بگذارد و جامعه فاخر هویت اسطوره‌ای و حماسی خود را بر تن یک شخصیت دینی بپوشاند. تحول اساطیری سیاوش در طول تاریخ به صورت امام حسین (ع) رخ می‌نماید. در واقع سیاوش اسطوره‌ای، جای خود را به امام حسین (ع) تاریخی می‌دهد. مردم ایران با پشتوانه عظیمی از شهادت سیاوش، یاد امام حسین (ع) را گرامی می‌دارند:

«شهادت نوعی حماسه منفی است، چه در حسین و چه در سیاوش، آرزو یا اراده بالقوه مریدان که زاده نمی‌شود و جسمیت نمی‌یابد، به مرادی کامل و مردی آسمانی منتقل می‌شود. در دنیایی که آدمی به هر تقدیر ناچیز می‌شود، مرگ فرجام کار محترمان است، به ویژه که او تجسد اراده محبوس هواخواهان باشد و هرچه مرگ ناروا تر و غم انگیزتر، اجابت نیازهای روح پیران تمام تر! از این نظرگاه شهادت فرجام به کمال و ضروری چنین قهرمانی است.» (مسکوب، 1354: 93)

پس می‌توان شهادت سیاوش را در جامعه ایرانی که به نوعی کهن‌الگوی شهادت‌های تاریخی پس از خود است، نوعی تعالی دانست، زیرا مرگ چنین انسانی به مراتب ارزشمندتر از زندگی اوست.

مرگ سیاوش، شهادت مقدسی است که او را با راستی و یگانگی به اتحاد می‌رساند؛ زیرا اگر چه خود مرگ را انتخاب نمی‌کند اما با آغوش باز پذیرای آن می‌شود. او به واسطه فرهنگ بودن از رازهای نهانی آگاه است و بخوبی می‌داند تا تن به مرگ نسپارد، خویشکاری کیخسرو در این جهان به انجام نمی‌رسد، بنابراین بدون کمترین اعتراضی به مرگ تن داده و آغاز خویش را به پایان می‌رساند.

سیاوش آفریده نیکی است، او برای تثبیت نیکی‌ها به سختی زندگی می‌کند، در پایان نیز به دشواری می‌میرد تا با همه نیکی‌ها و نیکویی‌های جهان به وحدتی جاودانه برسد:

«ذات پروردگار در برگزیدگان حلول می کند و عجب آنکه همین برگزیدگان شهید می شوند.» (همان)

در جهان اسطوره گیاه و باروری ارتباط نزدیکی با انسان و زندگی انسان دارد، به گونه ای که به رابطه ای تنگاتنگ و متقابل میان بشر و نبات منجر شده است. گیاه «خون سیاوشان» یا «پرسیاوشان» که در ارتباط با سیاوش از این تقابل اسطوره ای بهره برده است، گیاهی رمز آمیز است که پس از کشته شدن سیاوش از خون او می روید. این گیاه به طور حتم کارکردی اسطوره ای دارد، زیرا در روایات اساطیری ایران جایگاه خاصی به خود اختصاص داده است، چنانکه در زندگی کیومرث زرتشت، سیاوش، کیخسرو و آیین مهر دیده می شود.

کیومرث در ادبیات پیش از اسلام نمونه نخستین انسان و حتی نخستین پادشاهی است که آیین تخت و تاج نهاد و سی سال پادشاهی کرد. هنگامی که به حمله اهریمن زندگی اش به پایان رسید، از خاکی که نطفه او بر آن ریخت گیاهی به نام «ریباس» روید که دارای یک ساقه بلند و پانزده برگ بود. این گیاه بعدها از هیأت نباتی به هیأت انسانی درآمد و «مشی و مشیانه» به عنوان پدر و مادر جهانیان از آن به وجود آمدند. (کریستین سن، 1383: 17-13)

در روایت اوستایی نیز هرمزد پس از آسمان، آب، زمین و پیش از گوسپند (گاو) و انسان، گیاه را آفرید. این مساله نشان دهنده اهمیت گیاه و رویش در سیر خلقت جهان و بشر است. (بهار، 1378: 44-47)

در زندگی زرتشت نیز گیاهی موسوم به هوم نقشی اصلی و اساسی به عهده دارد که در تولد و به وجود آوردن او که بار رسالتی همچون رسالت سیاوش و کیخسرو را به دوش می کشید، بسیار حائز اهمیت است. (3)

در آیین مهر نیز این گیاه حضور و ظهوری اسطوره ای دارد، زیرا هنگامی که مهر گاو نر را قربانی می کند، از خون او گیاهی می روید که باعث باروری و سرسبزی زمین می شود. (سرخوش کرتیس، 1373: 13)

در اسطوره سیاوش، تبدیل او به گیاه و استحاله گیاه به کیخسرو نکته درخور توجهی است که معرّف ذات ایزدی و برکت و بخشندگی اوست. سیاوش به عنوان نمونه ایزد نباتی در اساطیر ایران همچون دانه ای که تمامی ارزش های بشری را در دل خود می پرورد، به زیر زمین می رود و پس از طی کردن مراحل، به صورت کیخسرو پادشاه آرمانی اسطوره و حماسه، نمود پیدا می کند. او که از یک تبدیل و تحول نباتی به وجود آمده است، موجب طراوت و سرسبزی فضای اساطیری - حماسی ایران می شود. این گیاه اگرچه خاصیت و کارکردی رمزآمیز و مبهم دارد، اما همواره مورد نظر بوده است؛ زیرا به وجود آورنده انسان هایی است که اسطوره و تاریخ تنها یک بار آنها را به خود دیده اند.

آنگاه که اسکندر بر خاک سیاوش در «سیاوش گرد» می رود، خاک او را سرخ می یابد، خون تازه ای در این خاک جریان دارد که گیاهی سبز از آن رسته است. (کالیستنس دروغین، 1343: 243) مؤلف گمنام «مجله التواریخ» نیز به این مساله اشاره کرده است:

«سیاوش را به ترکستان کشتند به بهشت گنگ که خود ساخته بود و از خون وی گیاهی برست که آن را «خون سیاوشان» گویند.» (ملك الشعرا بهار، 1318: 262)

از خون سیاوش گیاهی جاودانه می روید؛ در واقع سیاوشانی می رویند تا جهان را از ناپاکی ها و نادرستی ها پاک سازند. شاید به همین دلیل است که فردوسی مرگ کیخسرو را در شاهنامه اعلام نمی کند؛ زیرا ناپدید شدن او خود نماد و سمبلی از تداوم ستم ستیزی انسان های پاک و یگانه است.

«این گیاه نهال مرموز باغ زندگی است. آیت امیدبخش نیاز روح بشر است که در کشمکش جاودانی خرد آرزومند آن

است که لاقلاً نیم رمقی از عدالت و حق و آزادی و پایداری در جهان بر جای ماند. در این راه اگر هزاران هزار قربانی هم داده شود؛ چنانکه در جنگ ایران و توران داده شد، باکی نیست؛ زیرا باید در برابر بزرگترین خطری که از آغاز آفرینش تا کنون بشریت را تهدید کرده است ایستاد؛ و آن خطر انقراض انسانیت است.» (اسلامی ندوشن، 1348: 223-224)

سوگ سیاوش

بنا به نظر بهار که پیش از این نیز به آن پرداختیم، شخصیت سیاوش در روایات مربوط به او در زمانی بسیار دور (حداقل هزاره سوم ق.م) متعلق به دموزی بوده است. عید آغاز سال در بین النهرین، در اصل عید بازگشت خدای شهید شونده نباتی بوده است. بدین ترتیب که او در نتیجه پادافره ایزدبانوی آب - اینین - به جهان زیرزمین سفر می کند، در طبیعت نیز در این مرحله گیاه باید به زیر زمین رفته و به نوعی نیستی را تجربه کند. پس از این هیبوط مردم در مرگ دموزی به صورت دسته های عزادار بیرون می آیند و به گریه و زاری می پردازند. گریستن نزد مردم بین النهرین نوعی سبیل برای باران بوده است. بدین معنی که آنها می گریستند و آنقدر در این کار افراط می کردند تا دل خدایان آسمانی را به رحم آورند و آنان را به گریه وادارند. در واقع مردم به هنگام مرگ خدای نباتی و کشت دانه دست به جادوی گریستن می زدند؛ زیرا با نوعی ترفند و جادو خدایان را به گریه واداشتند. اثر جادویی گریه مردم، خدایان را بر آن داشت تا اشک های سودمند و بارورکننده - باران - فرو ریزند. وقتی این عمل با موفقیت گروه عزاداران به انجام می رسید، باران و برکت از آسمان به سوی زمین نازل می شد. در این هنگام دموزی مجدداً به سوی جهان و حیات باز می گشت و با الهه آب ازدواجی دوباره صورت می داد. در طبیعت نیز گیاه سر از خاک برمی آورد و شروع به رشد و نمو می کرد. در طبیعت خدا شهید می شده و زنده شدن دوباره وی با جشن و سرور همراه بوده است. از آنجا که زنده شدن خدا و باروری زمین به صورتی نمادین و پشت سر هم انجام می یافته است، مردم سال نو را جشن می گرفتند. این اعتقاد در فرهنگ آسیای غربی عمومیت داشته است، از این رو می توان آن را به داستان سیاوش هم تعمیم داد. بررسی سوگ سیاوش در حوزه اساطیر، سوگواری برای همین خدای شهید شونده است که باید از مرگ برمی خاست و با خود، باروری و برکت برای مردم به ارمغان می آورد.

در ایران سوگواری برای سیاوش نقش آیینی مهمی داشته است. این آیین با روزهای قبل از نوروز در این سرزمین ارتباط نزدیکی دارد. مردم چند روز پیش از آغاز سال نو به آرامگاه ها می رفتند، چراغ می بردند و به گریه و زاری می پرداختند تا ارواح در زنده کردن دوباره طبیعت به آنها کمک کنند. این آیین دیرینه، امروز هم در میان ما ایرانیان جریان دارد. چراغ بردن در آرامگاه ها و روشن کردن شمع بر سر مزار مردگان به این باور اساطیری می رسد که ارواح به خانه های خود بازمی گردند و بدین ترتیب مسیر بازگشت آنها روشن خواهد شد. این مساله نشان از آن دارد که ارواح علاوه بر امکان بازگشت دوباره، توانایی دخل و تصرف در طبیعت را نیز دارا هستند؛ به همین دلیل اشک ریختن برای آنها باعث می شد که به یاری بازماندگان خود بشتابند و طبیعت را زنده و سرسبز سازند. با این توصیف گریستن بر سیاوش و برپایی مراسم عزاداری برای او سبب می شد تا دوباره به سوی جهان زندگان صعود کند و بازگشت او در قالب کیخسرو به عنوان نماد عدالت و راستی میسر گردد. در این حال بود که برانگیخته شدن مجدد او با تازگی طبیعت همراه می شد و مردم به شکرانه این دو موهبت توأمان به جشن و پایکوبی می

پرداختند.

بنابر آنچه گفته شد دموزی و سیاوش باید به زیرزمین و جهان مردگان رفته و پس از عزاداری های عمومی و گریستن جادویی که تحریک خدایان را در نوزایی طبیعت به دنبال داشت، به سوی مردم بازگردند. (بهار، 1378: 423-430 و بهار، 1377: 169-171)

آیین سوگواری سیاوش با چنین پیشینه ای هنوز در برخی مناطق ایران از جمله فارس (4) کهکیلویه و بویر احمد ادامه دارد و این امر نشان از زنده بودن اسطوره سیاوش در میان مردم می دهد. تا نیم قرن پیش زنان عشایر لر کهکیلویه در سوگواری مرگ کسان خود همراه ندبه و مویه، ترانه های حزن انگیزی می خواندند که به زبان محلی «سوسیوش» یعنی مرگ سیاوش نامیده می شد. (هدایت، 1334: 56)

با توجه به این موارد می توان نتیجه گرفت که ریشه بسیاری از آیین سوگواری که پس از سلام به وجود آمد، تحت تاثیر آیین سوگ سیاوش بوده است:

«هرچه به حوزه آمودریا نزدیک تر می شویم، سوگ آیین ها به آیین سیاوش نزدیک ترند ولو اینکه سوگمند یا آیین گزار، مثلاً تیمور گورکانی باشد.» (حصوری، 1378: 88)

اما قدیمی ترین سند تاریخی که از سوگ سیاوش خبر می دهد، تاریخ بخارا در قرن سوم هجری است؛ به نظر مؤلف این کتاب، در بخارا یاد سیاوش و آنچه در نواحی «گریستن مغان» خوانده می شد هنوز باقی ست: «اهل بخارا را بر کشتن سیاوش سرودهای عجیب است و مطربان آن سرودها را «کین سیاوش» گویند و از این تاریخ سه هزار سال است.» (نرشخی، 1351: 24)

پس از او کاشغری در «لغات الترك» به مراسم عزاداری بر سر گور سیاوش در سالروز کشته شدن او اشاره می کند و می نویسد: هر سال مجوسان در رویین دژ نزدیک بخارا در محل کشته شدن سیاوش گرد می آیند و مویه می کنند و حیوانی قربانی می کنند و خورش را بر گور می ریزند. (کاشغری، دیوان لغات الترك، به نقل از حصوری، 1378: 91)

نکته مهم دیگری که در ارتباط با مراسم سوگواری سیاوش وجود دارد، «آیین نخل گردانی» است. در این آیین سوگواران اتاقی چادر مانند را که پیکر سیاوش و سه تن از عزاداران در آن است، بر دوش می کشند. این اتاق دارای پنجره هایی است که پیکر سیاوش و عزاداران از آنها پیداست. (بلوکباشی، 1380: 12-13)

آنچه در این آیین مهم و اسطوره ای به نظر می رسد، ارتباط خدای گیاهی - سیاوش - با درخت مقدس نخل است که نشان دهنده ارتباط پنهان دموزی با طبیعت نباتی است. وجود درخت در این مراسم نماد گیاهی سیاوش است و ارتباط او را با طبیعت نباتی آشکار می سازد.

سیاوش در اوستا

در ادبیات ودایی نامی از سیاوش نیامده است، لذا کهن ترین متن مکتوب که در آن از وی یاد شده اوستاست. در اوستا پیش از آنکه سخن از سیاوش باشد از کیخسروست و در سایه اوست که از سیاوش یاد می شود. به طور کلی در اوستا شش بار از سیاوش نام برده شده است.

حضور سیاوش در این شش موقعیت در اوستا، شخصیتی به دست می دهد که درست شبیه شخصیتی است که فردوسی در شاهنامه عرضه می کند، او اگرچه همواره در ذیل نام و عملکرد بزرگ فرزندش - خونخواهی از افراسیاب - مطرح می شود؛ اما باز هم می توان به وسعت شخصیت، اعتلای فکری و پاک نهادی او پی برد و این همان نکته ای

است که در مورد او در اساطیر و حماسه هم مطرح است.

موارد ظهور سیاوش در اوستا عبارتند از: (5)

هوم به درگاه «درواسب» دعا می کند تا توانایی خونخواهی سیاوش و اغریث را به او ببخشاید:

«ای درواسب! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که افراسیاب تباہکار تورانی را

به زنجیر کشم و او را بسته به زنجیر، کشان کشان برانم و [همچنان]

در بند، نزد کیخسرو پسر خونخواه سیاوش برم تا او در کرانه دریاچه

ژرف و پهناور «چیچست» به خونخواهی سیاوش نامور - که ناجوانمردانه کشته شد -

و به کین خواهی اغریث دلیر، بکشد.» (درواسب یشت، فقره 18)

در جای دیگری از این یشت کیخسرو نیز به درگاه «درواسب» به نیایش می پردازد تا قدرت از بین بردن افراسیاب را به

قصد خونخواهی سیاوش داشته باشد:

«ای درواسب! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من - پسر خوانخواه سیاوش -

افراسیاب تباہکار تورانی را در کرانه دریاچه ژرف و پهناور چیچست

به خونخواهی سیاوش نامور - که ناجوانمردانه

کشته شد - و به کین خواهی اغریث دلیر بکشم.» (درواسب یشت، فقره 22)

در «فروردین یشت» نام سیاوش با عنوان «کوی سیاورشن» جزء اسامی هشتگانه کویان آمده است. (فروردین

یشت، فقره 132)

در «زامیاد یشت» نیز نام سیاوش در شمار اسامی هشتگانه کویان آمده است:

«... فري که به «کي قباد» پیوست؛ که از آن «کي اپیوه،

«کي کاووس»، «کي آرش»، «کي پشین»، «کي بیارش» و «کي سیاورشان» بود.» (زامیاد یشت، فقره 71)

در جای دیگری از زامیادیشت از انتقام سیاوش به وسیله کیخسرو و از بین بردن افراسیاب و گرسیوز سخن رفته

است. «کیخسرو سرور پیروز، پسر خوانخواه سیاوش دلیر - که ناجوانمردانه

کشته شد - و کین خواه اغریث دلیر، افراسیاب تباہکار

و برادرش گرسیوز را به بند درکشید.» (زامیادیشت، فقره 77)

در «آفرین پیغامبر زرتشت»، آنجا که زرتشت، کی گشتاسب را به نیکی و دعای خیر یاد می کند، درباره او می گوید:

«کاش که چون کوی سیاورشن زیبا و بی نقص باشی.» (یشت آخرین پیغامبر زرتشت، فقره 3)

از بررسی این موارد چنین برمی آید که در این کتاب رابطه پدری و فرزندی میان کاووس و سیاوش وجود ندارد و

سیاوش بی گناهی است که ناجوانمردانه به دست افراسیاب به شهادت می رسد، لذا فرزندش - کیخسرو - کمر به

انتقام او می بندد و سرانجام در این امر پیروز می شود.

سیاوش در متون پهلوی

در متون پهلوی، سیاوش فرزند کاووس و پدر کیخسروست. در بندهش خلاصه داستان او به شرح زیر آمده است:

«باری دیگر افراسیاب کوشید، کی سیاوش به کارزار آمد، به بهانه سودابه - که زن کاووس سودابه بود - سیاوش به ایرانشهر باز نشد. بدین روی که افراسیاب زینهار [آوردن سیاوش] به خود را نپذیرفت، [سیاوش] به سوی کاووس نیامد، بلکه خود به ترکستان شد. دخت افراسیاب را به زنی گرفت. کیخسرو از او زاده شد. سیاوش را آن جای کشتند.» (بهار، 1369: 221-222)

در بندهش از ساختن «گنگ دژ» توسط سیاوش سخن گفته شده است:

«سیاوش گنگ دژ کرد که دارای دست و پای، افراشته درفش، همیشه گردان، بر سر دیوان بود؛ کیخسرو آن را به زمین نشاند. او را هفت دیوار است: زرین، سیمین، پولادین، برنجین، آهنین، آبگینه ای و کاسگین. او را هفتصد فرسنگ راسته (درم) میان است و پانزده دروازه بدوست که از دروازه تا دروازه به گردونه اسبی و روزبهاری به پانزده روز شاید شدن.» (همان: 137-138)

در مینوی خرد آمده است که دانا از مینوی خرد می پرسد، چرا بسیاری از افراد نسبت به پیمان وفادار نیستند و پیوسته به گناه می پردازند خلق شده اند؟ دانا پاسخ مینوی خرد را اینگونه دریافت می دارد که خلقت هر موجودی بر مبنای حکمتی از پیش تعیین شده است:

«از کاووس این سود بود که سیاوش از تن او آفریده شد و بسیار اعمال دیگر از وی سر زد. و از سیاوش این سودها بود مانند: زادن کیخسرو و ساختن گنگ دژ.» (تفضلی، 1363: 139-140)

حکمت وجودی سیاوش در این متن به وجود آمدن کیخسرو از او و ساخته شدن گنگ دژ توسط اوست که به طور کامل به آن پرداخته است.

آنچه در متون پهلوی از جمله در مینوی خرد (فصل 27، بند 55) و دینکرد (کتاب 7، فصل 1، بند 38) در مورد سیاوش آمده است، این است که او بانی گنگ دژ است که بنا به نقل بندهش (فصل 1، بند 12) رستخیز ایران از آن خواهد بود.

سیاوش در یافته های باستان شناسی

بسیاری از آیین ها و مراسم مربوط به سیاوش را باستان شناسان از فرآورده های باستان شناسی به دست آورده اند. مهمترین آیین کشف شده، آیین سوگ سیاوش است.

در ایران از منطقه مارلیک و لرستان پیکرک هایی به دست آمده که زنان را در حال شیون و زاری نشان می دهد. نقاشی های دیوار پنجکند، نقش روی سفال مرو و استودان از نوك قلعه نیز تصاویری از زنان سوگوار و گریان را در حالی که بالای سر یا پیرامون فردی دراز کشیده - مرده ای - نشسته اند، نشان می دهد. (بهار، 1377: 249-250)

این نقوش، تصور رایج در مورد قداست سوگواری برای خدای شهید شونده نباتی را میان ایرانیان تقویت می کند. از نظر جغرافیایی تمام منطقه معروف به خوارزم، سغد (پنجکند، افراسیاب، سمرقند، رخس و...) و سرزمینی که آن را باکتريا نام داده اند، بویژه مرو، دارای آثار باستانی سیاوشانی (6) است. (حصوری، 1378: 15)

علاوه بر این موارد، سیاوشان در جاهایی هم گرفته می شده که به همین نام باقی مانده اند مثل روستاهای سیاوشان در تمام ایران، مسجد سیاوشان در شیراز و آیین های سیاوش در بین عشایر تا غرب کردستان. (همان)

آنچه باستان شناسان از این یافته ها به دست آورده اند، همگی بیانگر به پاداشتن این آیین در زمان و مناطقی خاص بوده است؛ چنانکه فرامکین نیز به این نکته اشاره می کند:

«شرح دیوار نگاره های باز مانده از سده هفتم و هشتم میلادی در پنجکند، کنار رود زرافشان در حدود 70 کیلومتری سمرقند، به صحنه سوگواران سیاوش اشاره می کند.» (فرامکین، 1372: 122-124)

دیوار نگاره های سوگ سیاوش که نمونه ای از نقاشی های زیبای دیواری در منطقه است، پیکره نمادین سیاوش را در یک معماری نشان می دهد که سوگواران گریان و بر سر و رو زنان در پیرامون آن گرد آمده اند و آن را بر دوش می کشند.

چنانکه از بررسی نکات مذکور برمی آید، منشا و منبع آثار باستانی در مورد سیاوش خوارزم یعنی آسیای مرکزی می باشد.

اسطوره سیاوش یکی از نادرترین و مهمترین یافته های باستان شناسی در آسیای مرکزی است و از آنجا که دانشمندان این رشته موارد به دست آمده را با دقت مورد تفحص و بررسی قرار داده اند، می توان گفت هیچ اسطوره ای به اندازه سیاوش از نظر مدارک تاریخی سرمایه ندارد و هیچ اسطوره ای به اندازه آن از شواهد زنده و نام های جغرافیایی و آیین های سوگ و یادمانی بهره نبرده است. (حصوری، 1378: 28)

نتیجه گیری

با توجه به آنچه تاکنون در مورد سیاوش در حوزه های مختلف از جمله اسطوره، اوستا، متون پهلوی و فرآورده های باستان شناسی مورد نظر قرار گرفت، می توان اینگونه اذعان کرد که سیاوش جاودانه ترین شخصیتی است که در گذر از اسطوره به حماسه، مراحل سیر به سوی تکامل را طی کرده است. او از آسمان اسطوره به عنوان خدایی مقتدر و در خور ستایش به زمین حاصلخیز حماسه نزول می کند و خویشکاری خویش را که به وجود آوردن کیخسرو برای پایان دادن به بدی ها و پلشتی هاست به انجام می رساند و سپس در قالب انسانی کامل و آزاد باز هم به آسمان صعود می کند.

آنچه در اوستا و متونی از جمله بندهش و مینوی خرد از سیاوش ارائه می شود، درست همان تصویری است که فردوسی در شاهنامه برای نمایاندن ابعاد مختلف شخصیت و اندیشه او ارائه می کند و این مساله نکته ای است که برای هیچ شخصیتی در محیط شاهنامه اتفاق نیافتاده است، زیرا سیاوش پس از شاهنامه نیز در آیین هایی که هنوز برای مردم قداست خود را حفظ کرده اند، ادامه می یابد.

از میان سنت های باستانی ایران «حاجی فیروز»، «جشن نوروز»، «نخل گردانی» و «آیین سوگ سیاوش» که هنوز در برخی مناطق ایران اجرا می شود همه یادآور انسان پاک است که تمام تلاش خود را برای زدودن زشتی و تقویت نیکی بکار برده است.

اسطوره سیاوش با رشد در ابعاد چند گانه ای که در متن پژوهش ذکر گردید یکی از استوارترین و شگفت انگیزترین اسطوره هایی است که در تاریخ زندگی و تفکر بشر به وجود آمده است. همانطور که پیش از این گفته شد، این اسطوره نمونه ها و موارد مشابهی در فرهنگ ها و تمدن های مختلف؛ از جمله بین النهرین، سوریه، مصر، فینیقیه و... دارد اما بررسی هر کدام از این نمونه ها این نتیجه را به دست می دهد که هیچکدام از این شخصیت های مشابه و معادل سیاوش در سرزمین های مذکور به اعتلا و تکامل او در هر دو بعد فکری و عملی زندگی نرسیده اند، به همین دلیل است که فردوسی نیز با در نظر داشتن عوامل مختلف در مرگ او در دو جبهه ایران و توران، جهان را در مرگ مظلومانه او مورد سرزنش قرار می دهد:

جهانا چه خواهی ز پروردگان چه پروردگان داغ دل بردگان

بررسی چهره سیاوش در این حوزه ها و در نظر داشتن ویژگی های منحصر به فردی که او در شاهنامه دارد، این نکته را مبرهن می سازد که سیاوش اسطوره همان سیاوشی است که به اوستا راه می یابد و سیاوش اوستا به عنوان پدر کیخسرو - پادشاه آرمانی حماسه ایران - همان سیاوشی است که در متون پهلوی بزرگترین عملکردش ساختن گنگ دژ و به وجود آوردن کیخسروست. از این پس آنچه از سیاوش در اذهان مردم شکل می گیرد، تصویر والای فردوسی است که خود نیاز به بررسی و تفحصی عمیق دارد.

پی نوشت ها :

1- ابیات شاهنامه مبني بر ایرانی بودن پدر سیاوش و تورانی بودن مادر او: چنین گفت موبد که يك روز طوس بدانگه که برخواست بانگ خروس خود و گيو گودرز و چندي سوار برفتند شاد از در شهریار یکی بیشه پیش اندر آمد ز دور به نزدیک مرز سواران تور به بیشه یکی خوب رخ یافتند پر از خنده لب هر دو بشتافتند بپرسید زو پهلوان از نژاد برو سرو بن يك به يك کر یاد بدو گفت من خویش گرسیوزم به شاه آفریدون کشد پروزم نیایم سپهدار گرسیوزست بر آن مرز خرگاه او مرکز است بت اندر شبستان فرستاد شاه بفرمود تا بر نشیند به گاه جدا گشت زو کودکی چون پری به چهره بسان بت آذری جهاندار نامش سیاوخش کرد برو چرخ گردنده را بخش کرد (فردوسی، 1378: 7/3-10) 2- بهمن سرکاراتی در مقاله ای با عنوان «بنیان اساطیری حماسه ملی ایران» و جلال خالقی مطلق نیز در مقاله ای با عنوان «شاهنامه و موضوع نخستین انسان» به این مساله پرداخته اند. 3- ر.ك عبدالعظیم رضایی، اصل و نسب دین های ایرانیان باستان، نشر موج، تهران، 1374: 102. 4- رمان «سو و شون» اثر سیمین دانشور نشان از زنده بودن آیین خاص سوگ سیاوش در این منطقه دارد. 5- لازم به ذکر است که در این نوشتار از ترجمه اوستای «جلیل دوستخواه» استفاده شده است. 6- سیاوشان نام آیین سوگ سیاوش و نیز نام مکان هایی است که در آنها این آیین برگزار می شده است.

منابع:

- 1- اسلامی ندوشن، محمد علی. (1348). زندگی و مرگ پهلوان در شاهنامه، انجمن آثار ملی.
- 2- بلوکباشی، علی. (1380). نخل گردانی (از ایران چه می دانم؟ 18)، دفتر پژوهش های فرهنگی.
- 3- بهار، مهرداد. (1377). از اسطوره تا تاریخ، چشمه.
- 4- _____. (1369). بندهش، توس.
- 5- _____. (1378). پژوهش در اساطیر ایران، آگه.
- 6- _____. (1373). جستاری چند در فرهنگ ایران، فکر روز.
- 7- تفضلی، احمد. (1363). مینوی خرد، توس.
- 8- حصوری، علی. (1378). سیاوشان، چشمه.

- 9- خالقي مطلق، جلال، (1362). شاهنامه و موضوع نخستین انسان، ایران نامه، جلد 2، شماره 2.
- 10- دوستخواه، جلیل، (1377). اوستا، مروارید، جلد 2.
- 11- سرخوش کرتیس، وستا. (1373). اسطوره های ایرانی، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز.
- 12- سرکاراتی، بهمن. (1357). بنیان اساطیری حماسه ملی ایران، شاهنامه شناسی، انتشارات بنیاد شاهنامه شناسی، جلد 1.
- 13- صفا، ذبیح الله. (1378). حماسه سرایی در ایران، فردوس.
- 14- فرامکین، گرگوار. (1372). باستان شناسی در آسیای میانه، ترجمه صادق ملک شهمیرزادی، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- 15- فردوسی، ابوالقاسم. (1378). شاهنامه (دوره 9 جلدی چاپ مسکو)، به کوشش سعید حمیدیان، ققنوس، جلد 3.
- 16- کالیستنس. (1343). اسکندرنامه، به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- 17- کریستن سن، آرتور. (1381). کیانیان، ترجمه ذبیح الله صفا، علمی و فرهنگی.
- 18- مؤلف نامعلوم. (1318). مجمل التواریخ و القصص، تصحیح محمد تقی بهار، کلاله خاور.
- 19- مزدپور، کتایون. (1369). شایست ناشایست، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- 20- مسکوب، شاهرخ. (1354). سوگ سیاوش، خوارزمی.
- 21- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. (1351). تاریخ بخارا، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، بنیاد فرهنگ ایران.
- 22- هدایت، صادق. (1334). نوشته های پراکنده، به کوشش حسن قائمیان، امیرکبیر.
- 23- Bartholome, Christian. (1961). Altiranischeswörterbuch, Berlin.

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «جایگاه سیاوش در اساطیر»، پارسیان دژ، ۱۳۹۳.

خواندن مقاله و پیوست های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<https://www.parsiandej.ir/articles/1534/pdf/جایگاه-سیاوش-در-اساطیر.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵